



وبزای بین‌المللی در دستان مولوی

جناب مولوی که ما همه تو را مولانا صدا می‌زنیم، شما که این همه پدرت آشنا داشت و با بیشتر عارفان سرشناس زمان خودش نشست و برخاست می‌کرد...

جام جم آنلاین: جناب مولوی که ما همه تو را مولانا صدا می‌زنیم، شما که این همه پدرت آشنا داشت و با بیشتر عارفان سرشناس زمان خودش نشست و برخاست می‌کرد، چرا به یکباره سر از قونیه درآوردی؟ شما که در کودکی، دست عارف بزرگ دوران عطار نیشابوری، بر سرت کشیده شده بود دیگر چرا گذاشتی رفتی؟ شما که از جانب بسیاری از بزرگان اهل‌ادب آن روزگار شاعری بزرگ بودی چرا همه چیز را ول کردی و رفتی؟ مولانای عزیز، تو که استعدادت را کشف کرده بودند، دیگر چرا از سرزمینت رخت برپستی؟

از بابتی هم البته خوب کردی که رفتی. چون امروز دیگر برای چنین سفرهایی ارز مسافرتی نمی‌دهند. اما هیچ می‌دانی با مهاجرت تو 800 سال بعد چه اتفاقی افتاده است؟ جغرافیای بزرگ فرهنگی‌ات تکه‌تکه شده و هر یک از آن تکه‌ها مدعی تصاحب شما هستند. هیچ می‌دانی که الان پنج کشور از کشورهای جهان مدعی جنابتان شده‌اند؟ اصلاً زمان شما کلاً چند کشور در جهان بود؟ می‌دانی، تاجیک‌ها می‌گویند در وخت متولد شده‌ای. البته بی‌راه هم نمی‌گویند. همین استاد محمدعلی موحد، مولاناشناس که محقق ظریف و موشکافی است بنا به مستندات بسیار می‌گوید در وخت به دنیا آمده‌ای. از آن طرف می‌دانی، افغان‌ها هم می‌گویند از آنها می‌گویند در بلخ متولد شده‌ای. از این طرف بلند شدی رفتی مکتب و درس‌ات را بردی قونیه، حالا ترک‌ها هم می‌گویند مال آنها می‌گذازد به خودت یواشکی بگویم. آدم باید انصاف داشته باشد. این ترک‌ها به شما خوب می‌رسند. تازه پاکستانی‌ها هم مدعی شده‌اند. خبر نداری؟ قصه‌ای برای شمس تبریزی که مرادت بود ساخته‌اند و می‌گویند مولانا پاکستانی است. تنها دفاع ما این است که همه سروده‌هایت به زبان شیرین فارسی است. باز درود بر تو که تا پایت را گذاشتی آن ور آب، جوگیر نشدی و با همان زبان مادری‌ات تا آخر گفتی و نوشتی.

ماجرای مهاجرت نویسندگان و شاعران، ماجرای تازه‌ای نیست. فقط مختص ایران، خاورمیانه و آسیا نیست، چهره‌های خیلی زیادی هستند که زیستن در کشوری دیگر را برای خلق آثارشان مناسب‌تر یافتند. کمتر از صد سال پیش بسیاری از روشنفکران قرن بیستم از کشورشان به پاریس می‌آمدند تا بتوانند در محیط هنری آن شهر آثار درخشان‌تری بیافرینند.

فراموش نکنیم که پاریس تنها با برج ایفل، ناپلئون و موزه لوور پاریس نشد. سیل عظیم روشنفکران و فضای هنری این شهر بود که پاریس را پاریس کرد. پیکاسو از اسپانیا، جویس از ایرلند، همینگوی از آمریکا، الیوت از انگلستان و بسیاری دیگر از غول‌های هنری و ادبی قرن بیستم این شهر را پاریس کردند. اما مهاجرت غول‌های ادبی و هنری ریشه‌ای بسیار قدیمی‌تر از 100 سال و 200 سال پیش دارد و این موضوع چنان شده که اکنون ژانری به نام ادبیات مهاجرت را به وجود آورده است. شاید مولانا جلال‌الدین بلخی یکی از سرشناس‌ترین قدمای ادبیات کلاسیک فارسی است که به سرزمینی دیگر رفت و در آنجا زندگی و کلاش را برقرار کرد. نکته: مولانا با هر انگیزه‌ای که مهاجرت کرد، امروز یکی از محبوب‌ترین چهره‌های جهان است. دیگر سخن از این نیست که مولانا برای ماست یا برای فلان کشور. البته ما می‌توانیم افتخار کنیم که قریب به اتفاق اشعارش را به زبان فارسی سروده است محمدرضا شفیعی کدکنی، استاد دانشگاه، شاعر و پژوهشگر، قصه مهاجرت مولانا را این‌گونه روایت کرده است: پدرش به سال 628 هـ. ق درگذشت و جوان بیست و چهار ساله به خواهش مریدان یا بنابر وصیت پدر، دنباله کار او را گرفت و به وعظ و ارشاد پرداخت. دیری نگذشت که سید برهان‌الدین ترمذی به سال 629 هـ. ق به روم (آسیای صغیر) آمد و جلال‌الدین محمد از تعالیم و ارشاد او برخوردار شد. به تشویق همین برهان‌الدین یا خود به انگیزه درونی برای تکمیل معلومات از قونیه به حلب رهسپار شد. مدت اقامت او در حلب به دقت روشن نیست. گویا در همین شهر بوده که از محضر درس فقه کمال‌الدین ابن‌العديم بهره گرفته است. پس از این به دمشق رفت و حدود چهار سال یا بیشتر در آنجا ماند؛ اقامت او در حلب و دمشق روی هم از هفت سال نگذشت. پس از آن به قونیه بازگشت و به اشارت سید برهان‌الدین به ریاضت پرداخت.

درباره کوچ مولانا به قونیه، ادبا و فضلا نظریات بسیاری دارند. آنچه از برآیند این اظهار نظرها می‌توان استنتاج کرد این است که ظاهراً ترک‌ها رفتاری مهربان با مولانا داشته‌اند. چنان‌که شفیعی کدکنی درباره مرگ مولانا می‌نویسد: «خرد و کلان مردم قونیه در تشییع جنازه او حاضر شدند. مسیحیان و یهودیان نیز در سوگ او زاری و شیون داشتند. چند نفر از توانگران ارادتمند بر سر تربت او بنایی ساختند که به قبه خضراء شهرت دارد. همواره تا این روزگار جمعی مثنوی خوان و قرآن‌خوان کنار آرامگاه او بوده‌اند.«

حجت‌الله ایوبی، رئیس مؤسسه فرهنگی اکو و مدیرعامل بنیاد شمس تبریزی نیز در این باره می‌گوید: «به جای طرح مسائل اختلاف‌افکن که مولانا برای کیست، باید از هر کسی که برای مولانا کاری انجام می‌دهد، تشکر کرد. باید از ترک‌ها تشکر کرد که اجازه دادند مولانا در آنجا زندگی و کلاس درسش را برقرار کند. باید تشکر کرد که برای او مقبره آبرومندی ساختند و هر سال بزرگداشتی برای

مولانا با هر انگیزه‌ای که مهاجرت کرد، امروز یکی از محبوب‌ترین چهره‌های جهان است. دیگر سخن از این نیست که مولانا برای ماست یا برای فلان کشور. البته ما ایرانی‌ها می‌توانیم افتخار کنیم که مولانا قریب به اتفاق اشعارش را به زبان فارسی سروده است و می‌توانیم از درک و غوطه خوردن در ژرفای اقیانوس عمیق ابیاتش لذت ببریم. اما جالب است در آماري که چند سال پیش منتشر شده بود، آثار مولانا یکی از محبوب‌ترین آثار مردم آمریکا بود. همین مسائل نشان می‌دهد مولانا با اندیشه و شعرهایش، مرزها را در هم نوردیده است. سخن او سخن انسان است. دردش، درد انسان است و سخن و درد انسان در هر دوره‌ای همان است که بود؛ از ازل تا ابد.

سجاد روشنی / گروه فرهنگ و هنر